

پژوهشی در باب ماهیت حکم حکومتی

دریافت: ۹۵/۷/۲۵

تأیید: ۹۵/۱۱/۵

مصطفی امیری*

رضا حق پناه** و علی محمدیان***

چکیده

با پذیرش نظریه لزوم تشکیل حکومت اسلامی و به تبع آن مبسوط الید بودن حاکم شرع برای صدور حکم حکومتی، باید بررسی کرد که این حکم حاکم به عنوان یک حکم اولی شناخته می‌شود و یا حکمی ثانوی است و با اصولاً حکم سومی در عرض دو حکم دیگر می‌باشد. ضرورت تحقیق از آن روست که اگر حکم حکومتی را دارای ماهیتی مستقل از احکام اولی و ثانوی بدانیم، در تعیین تکلیف مکلفان نسبت به عمل به آن و مشخص شدن چارچوب وضع حکم حکومتی و گستره اعمال آن مؤثر خواهد بود. همچنین این سؤال مطرح می‌شود که اگر بین حکم حکومتی و دو حکم دیگر اختلافی پیدا شد، کدام یک بر دیگری مقدم می‌شود؟ مقاله حاضر در پژوهشی توصیفی - تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای در راستای نیل به پاسخی برای این مهم است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد حکم حکومتی نه از سنخ احکام اولیه و ثانویه؛ بلکه قسیم آنها و دارای ماهیتی مستقل است. همچنین در هنگام تزامن بین آنها، از آنجا که در انشای حکم حکومتی عنصر مصلحت نقش بسزایی دارد و چنین حکمی تأمین کننده مصالح جامعه و حفظ نظام می‌باشد، بالضروره تقدم با حکم حکومتی خواهد بود؛ لذا تمامی افراد (اعم از مکلفان و مجتهدان) موظف به پذیرش آن بوده و باید بر طبق آن عمل کنند.

واژگان کلیدی

حکم حکومتی، سنخ حکم، حکم اولی، حکم ثانوی

* طلبه درس خارج حوزه علمیه، کارشناسی ارشد.

** عضو هیأت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

*** دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی.

مقدمه

شریعت مقدس اسلام آیینی کامل بوده و در آن به تمام جهات زندگی انسان اعم از امور عبادی، اجتماعی، سیاسی و... توجه خاص شده است؛ لذا حاکمیت و ولایت بر جامعه نیز به عنوان یکی از ابعاد سیاسی، حائز اهمیت بوده و مورد توجه قرار گرفته است. پیامبر گرامی اسلام در کنار تبلیغ دین، به دنبال تشکیل حکومت اسلامی بوده و پس از رحلت ایشان نیز ائمه : پیوسته حق حکومت را مختص حاکم الهی دانسته‌اند.

در عصر غیبت امام زمان 7، با توجه به کلام نورانی ایشان: «وَأَمَّا الْوَحَاثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاةَ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» (حرر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۴۰)، به منظور تعطیل نشدن احکام الهی، علمای اسلام باید مرجع پاسخ‌گویی به مسائل، مشکلات و خواسته‌های مردم باشند.

بنابراین هنگامی که نیاز به وجود حاکم در جامعه مسلم دانسته شد و شارع مقدس نیز اجازه صدور احکامی مطابق با مصالح جامعه صادر نمود، این سؤال پیش می‌آید که آیا چنین احکام صادر شده از جانب حاکم، به‌عنوان احکام اولی مبنای عمل قرار گیرند یا از جمله احکام ثانویه خواهند بود و یا اصولاً ماهیتی متفاوت از دو حکم پیشگفته خواهند داشت؟

از نظر اندیشمندان فقیه شیعه، احکام شرعی در یک نگاه کلی به احکام اولیه و ثانویه تقسیم می‌شوند؛ کما اینکه از جهات دیگر نیز تقسیم‌بندی‌های گوناگونی برای حکم شرعی بیان شده است. این نحو از تقسیم بندی میان احکام که کاربردهای فراوانی نیز به دنبال دارد، عمری به بلندای فقه شیعه دارد؛ لیکن در کنار احکام اولیه و ثانویه، ما با نوع دیگری از احکام به نام احکام حکومتی مواجه هستیم که در اندیشه فقهی و سیاسی شیعه یکی از مهم‌ترین مسائلی است که فهم و توجه بدان می‌تواند در تعمیق استنباط فقیه و حل بعضی از غوامض بسیار مؤثر و کارساز باشد؛ لذا با توجه به اهمیت بحث نوشتار فرارو درصدد یافتن پاسخی برای پرسش از چیستی و ماهیت حکم

حکومتی است؛ چراکه در بحث از احکام حکومتی، ماهیت چنین حکمی مورد مناقشه جدی بین فقیهان قرار گرفته است.

اهمیت و جایگاه تحقیق حاضر زمانی بیشتر نمایان می‌شود که حکم حکومتی و رای دو حکم دیگر باشد. در این فرض این سؤال مطرح می‌شود که تکلیف مکلفین چیست و اگر احیاناً بین حکم حکومتی با دو حکم دیگر اختلافی صورت گرفت چه باید کرد و کدام یک بر دیگری مقدم می‌شود؟

بنابراین تحقیق حاضر با هدف شناسایی ماهیت و سنخ حکم حکومتی سامان یافته و سعی شده است در ابتدا به یک سری از مقدمات که برای فهم مطلب به آنها نیاز است اشاره شود و در ادامه با ذکر اقوال در مسأله و تبیین قول مختار بحث به سرانجام مناسبی برسد.

مفهوم شناسی واژگان

۱. حکم در لغت

برای واژه «حکم» در کتب لغت معانی گوناگونی ذکر شده است از جمله «منع»: «حکم: أصله منع منعاً للإصلاح» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۸؛ احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱)؛ اصل حکم از منع و مقصود از آن منع کردن به خاطر اصلاح است. برخی لغویون افزون بر منع، «قضاوت» را نیز از معانی حکم دانسته‌اند (فیومی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۱۴۵؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۶۴).

«علم» معنای دیگر آن است. سخن خداوند در مورد حضرت یحیی ۷: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم: ۱۹)، به همین معنا است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۴۱؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۱، ص ۴۱۹).

به نظر می‌رسد معنای اصلی حکم، قول «راغب» در مفردات باشد. حتی می‌توان ادعا کرد که برگشت سایر معانی ذکر شده نیز به همین معنای اصلی یعنی «منع» است؛ مثلاً اگر عده‌ای حکم را به معنای قضاوت و داوری دانسته‌اند؛ چون نوع منع از فساد در جهت اصلاح است یا علت تسمیه حاکم به این نام، منع کردن وی از ستم و ستمگر

است؛ چنانکه کسانی که حکم را به معنای «علم» دانسته‌اند؛ زیرا مانع جهل است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۶۱).

۲. حکم در اصطلاح

تعاریف متعددی از سوی اصولیون، منطقیون و فقها برای حکم بیان شده است؛ لکن در این تحقیق، تعریف فقهی آن مدنظر است؛ هرچند تعریف فقها با تعریفی که اصولیون ارائه کرده‌اند تفاوت چندانی ندارد.

تعبیری که در کلام فقها برای تعریف حکم آمده است چنین می‌باشد: «الحکم خطاب الشرع المتعلق بأفعال المكلفين» (فخر المحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۹؛ نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۱). حکم شرعی خطابی از شارع است که به افعال مکلفین تعلق گرفته است.

شهید صدر نیز تعبیری قریب به تعبیر فوق را دارند؛ منتها ایشان در انتهای تعریف، به هدف و غرض تشریح حکم هم اشاره کرده است: «حکم شرعی، تشریحی است که از طرف خداوند برای منظم ساختن زندگی انسان صادر شده است» (صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۲).

بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان گفت مراد از حکم شرعی، قانونی است که خداوند برای تنظیم زندگی انسان‌ها برای موضوعات مختلف وضع کرده است و احکام شرعی قوانین دینی هستند که خواست و اراده خداوند را نشان داده و وظیفه عملی انسان را مشخص می‌کنند؛ مانند لزوم اقامه حدود و تعزیرات نسبت به مجرمان و وجوب اجرای قصاص درباره جانپان.

اقسام حکم

حکم از جنبه‌های گوناگون دارای تقسیماتی است که در اینجا تنها به ذکر تقسیم مرتبط با بحث که در فرآیند تحقیق مورد استفاده قرار خواهد گرفت، بسنده می‌شود.^۱ بر اساس این تقسیم، حکم به اولی ثانوی و حکومتی تقسیم می‌شود و تعریف هر یک به شرح ذیل است:

الف) حکم اولی

حکم اولی دستوری است که بر افعال و ذوات مکلف به لحاظ عناوین نخستین و بدون در نظر گرفتن وضع و حالات ویژه وی تعلق می‌گیرد؛ مثلاً وجوبی که به نماز صبح تعلق گرفته است یا حرمتی که برای نوشیدن خمر قرار داده شده است را حکم اولی گویند (مشکینی، ۱۳۴۸ش، ص ۱۲۱؛ حکیم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۰۷)؛ چه مکلف علم به آنها داشته باشد یا نداشته باشد. به تعبیر دیگر، خداوند براساس مصالح و مفاسد واقعی موجود در درون این اشیاء، حکم وجوب و حرمت را بر آنها جعل کرده است.

ب) حکم ثانوی

اگر وجوب یا حرمت به خاطر حالت خاص و ویژه‌ای؛ مانند اضطرار، اکراه، عسر، نذر، شرط و... که بر مکلف اتفاق افتاده است، جعل شود، حکم ثانوی نام دارد؛ مثلاً روزه اول ماه رجب به خودی خود و با عنوان اولی مستحب است؛ حال اگر کسی نذر کند که در اول ماه رجب روزه بگیرد یا پدری، پسرش را به روزه گرفتن در این روز امر کند؛ در این هنگام واجب خواهد بود.

وجه تسمیه حکم ثانوی این است که اگرچه به مانند حکم اولی، یک حکم واقعی محسوب می‌شود نه ظاهری؛ لکن در طول و در رتبه بعد از حکم اولی قرار می‌گیرد (همان).

در تفاوت حکم اولی و ثانوی باید گفت اولین فرق آن دو را می‌توان از تعریف آنها به دست آورد. حکم اولی ناظر به حالت طبیعی و عادی مکلف صادر شده است و هیچ قید و عنوان دیگری در آن دخیل نیست ولی حکم ثانوی ناظر بر حالت استثنایی مکلف که با عارض شدن وصف‌هایی چون اضطرار، اکراه و... همراه است صادر می‌شود (مشکینی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۱).

دومین فرق این است که احکام ثانویه در طول احکام اولیه می‌باشند؛ یعنی تا زمانی که اطاعت‌پذیری از احکام اولیه ممکن باشد، نوبت به احکام ثانویه نخواهد رسید (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۵۰۲).

فرق سوم این است که در تعارض بین حکم اولی و ثانوی، حق تقدّم با حکم ثانوی است؛ چراکه این احکام به منزله تخصیص در احکام اولیه می‌باشند (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۰۹)؛ مثلاً خوردن گوشت میتة (مردار) به عنوان اولی حرام است؛ لکن در حال اضطرار، خوردن همین میتة فقط به اندازه‌ای که رفع اضطرار شود جایز است.

چهارمین فرق این است که احکام ثانویه موقت و مقطعی هستند ولی احکام اولیه دائمی و ثابت می‌باشند؛ مثلاً اگر وضو برای کسی ضرر داشته باشد، وجوب اولیه آن رفع شده و تکلیف او مبدل به تیمّم می‌شود. ولی اگر ضرر مرتفع شد، حکم تیمّم نیز ساقط می‌شود و همان وجوب وضو باقی خواهد ماند (موسوی خلیجی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۲۶).

ج) حکم حکومتی

از منظر برخی اندیشوران معاصر، اصطلاح حکم حکومتی از واژگانی است که بعد از انقلاب اسلامی در ادبیات سیاسی کشور ما رایج شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۴).

شاید بتوان استظهار فوق را از حیث رواج و شیوع چنین اصطلاحی در دوران بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی مورد تأیید قرار داد؛ لکن باید توجه داشت اصطلاح حکم در برابر فتوی مانند حکم تاریخی مرحوم «میرزای شیرازی» در تحریم استعمال توتون و تنباکو همان حکم حکومتی است.

البته همانگونه که گفته شد به نظر می‌رسد از آنجا که در آثار علمای گذشته چنین اصطلاحی مطرح نبوده و دست کم شیوع و رواج چندانی نداشته، به همین دلیل تعریف و تبیینی نیز برای خصوص این اصطلاح یافت نمی‌شود و اگر تعریفی هم از این واژه در بیان قدما بیان می‌شود، صرفاً استنباطی از عبارات آنها می‌باشد. بنابراین حکم حکومتی تنها در کلام علمای معاصر مورد توجه قرار گرفته است.

آیه‌الله «مکارم شیرازی» در تعریف حکم حکومتی چنین می‌نگارد:

حکم حکومتی یک حکم جزئی از طرف حاکم است که این حکم از تطبیق یک سری قواعد کلی بر مصادیق جزئی حاصل می‌شود؛ مثلاً حکم فقیه به رؤیت هلال که در پی آن روزه گرفتن یا افطار کردن لازم می‌شود از قبیل حکم حکومتی است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۹۴).

یکی دیگر از فقهای معاصر می‌نویسد: «حکم حکومتی حکمی است که حاکم شرعی جامع الشرائط، در شرایط خاص و استثنایی به‌طور موقت و با استناد و اتکای به قواعد کلی فقه اعلام می‌کند» (منتظری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۸۵).

مجرای حکم حکومتی

مجرای حکم حکومتی را باید در دو زمینه پیگیری نمود:

۱. گاه مسائل مستحدثه باید براساس حکم حکومتی حل شوند؛ مثلاً حکم به حرمت قمه‌زنی در زمان حاضر یا عدم اجرای برخی از احکام حد به خاطر فضاسازی، براساس مصالحی است که حاکم در نظر می‌گیرد. در مسائل نوظهور، حاکم می‌تواند براساس شرایط و موقعیت خاصی که وجود دارد احکام حکومتی صادر نموده و بعضی مسائل را از این طریق حل نماید. لذا حاکم باید حکم برخی از مسائل مستحدثه را براساس مصلحت‌اندیشی مناسب بیان کند (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۲۱).

۲. مورد دوم را بایستی در احکام متغیر دنبال کرد؛ به‌طوری که در تغییر این احکام، علاوه بر تغییر زمان و مکان، مصلحت‌اندیشی حاکم نیز بسیار مؤثر خواهد بود. به تعبیر امام خمینی^۱، با توجه به اینکه اختلال به نظام مسلمین از امور مبغوضه است، اصلاً حاکم و والی (هر شخصی که باشد) حق ندارد برخلاف مصالح اسلام و مسلمین تصمیمی را اتخاذ نماید (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۹). برخی از فقهای معاصر، نسبت به لزوم رعایت چنین مصلحتی از طرف حاکم، دلایل متعدد ارائه نموده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۸۴).

البته این مصلحت اخذ شده توسط حاکم، باید یک‌سری ضوابط و معیارهایی را دارا باشد که برخی از آنها عبارت‌اند از: عدم معارضه با قرآن و سنت، قرار گرفتن مصلحت

در تحت یکی از غایات و اغراض پنج‌گانه فقه (دین، نفس، عقل، نسل و مال) و اینکه این مصلحت باعث فوت مصلحت اهمی نشود (بوطی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۱۷-۱۱۰؛ انصاری، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۶۰؛ شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۶).

تفاوت فتوا با حکم حکومتی

۱. در فتوا حکم شرعی به خداوند نسبت داده می‌شود و وظیفه فقیه صرفاً کشف و استنباط احکام است؛ در حالی که احکام حکومتی از خود فقیه حاکم و به اعتبار صلاحیتی شرعی که به وی داده شده است، صادر می‌گردد (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۴۰).

۲. حکم حکومتی نوعی انشا بوده و تنها حالت آن، الزامی بودن آن است؛ ولی فتوا اخبار است و دارای چند حالت می‌باشد: مثلاً گاهی حکم احتیاطی و گاهی استجابی و... می‌باشد (شهید اول، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۲۰؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۲).

۳. حکم به خاطر انشایی بودنش در یک واقعه خاص، عدول و تغییری در آن راه ندارد؛ چراکه منجر به اختلال نظام می‌شود؛ به خلاف فتوا که وقتی بین نظر دو فقیه اختلاف رخ دهد، می‌توان به اعلم و سپس به اورع آنها رجوع کرد و در نهایت تخییر را جاری نمود (شهید اول، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۲۰).

این تفاوت‌ها در کتب برخی فقها ذکر شده است. اما به نظر می‌رسد که تفاوت‌های دیگری نیز بین این دو وجود داشته باشد؛ از قبیل اینکه فتوا را هر مجتهد جامع‌الشرائط می‌تواند صادر کند ولی حکم حکومتی را تنها حاکم (ولی فقیه جامع‌الشرائط) باید صادر نماید؛ هرچند برای شخص ولی فقیه، صدور فتوا هم جایز است. در فتوا ممکن است مجتهدی بدون آن که قدرت سیاسی و حکومتی داشته باشد، نظرات علمی و استنباطات فقهی خودش را در ابواب مختلف فقه به صورت فتوا بیان کند؛ اما همین فقیه اگر بخواهد حکم حکومتی صادر کند باید در جایگاه حکم و ولایت قرار داشته باشد. به بیان دیگر جزو مقدمات حکم حکومتی، داشتن منصب و جایگاه

حاکمیت است؛ در حالی که برای فقاقت و صاحب قدرت افتنا بودن چنین پیش شرطی وجود ندارد؛ یعنی اگر کسی در این جایگاه نباشد و دیگران از او تبعیت نداشته باشند حکم حکومتی برای او قابل تصور نیست.

بنابراین می‌توان گفت احکام حکومتی تصمیماتی است که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت زمان اتخاذ می‌کند و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به اجرا در می‌آورد. این مقررات لازم الاجراء بوده، و مانند شریعت دارای اعتبار هستند با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیر قابل تغییر، ولی مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی هستند که آنها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد (واعظی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۱).

سنخ حکم حکومتی

آیا ماهیت و سنخ حکم حکومتی، چیزی غیر از احکام اولی و ثانوی است یا همان حکم اولی یا ثانوی است که از منظری دیگر بدان نگریسته شده است؟ آنچه از مجموع کلمات فقیهان مستفاد می‌شود این است که در این زمینه چهار دیدگاه وجود دارد:

۱. حکم حکومتی از احکام اولیه است.

امام خمینی ۱ از طرفداران چنین دیدگاهی هستند (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۴۵۷). برای این نظریه نیز ادله‌ای ذکر شده است (بحرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۰۲).

برخی از راه تشبیه ولایت امت به سرپرستی کودک، احکام حکومتی را حکم اولیه دانسته‌اند. به این بیان که: «همان‌گونه که دست یازیدن ولیّ کودک در اموال او حکم ثانوی نیست؛ بلکه در مورد خودش حکم اولی است و اراده ولیّ جانشین اراده کودک مالک به شمار می‌رود و به راضی بودن و اراده کودک اعتنا نمی‌شود، در اینجا نیز درست قضیه از همان قرار است» (مؤمن قمی، ۱۳۷۵، ص ۲۱).

۲. احکام حکومتی حکم ثانویه شمرده می‌شوند.

از عبارات «شهید صدر» به دست می‌آید که قائل به این نظریه است. وی در این باره چنین می‌نگارد:

هر فعلیتی که نص شرعی بر حرمت یا وجوب آن دلالت نکند، والی می‌تواند در مورد هر عملی که اولاً و بالذات از نظر شرع مباح است، حکم حکومتی را با صفت ثانویه بودن صادر کند؛ لذا اگر آن فعل مباح را ممنوع گرداند، آن عمل حرام می‌شود و اگر امر به آن کند واجب می‌گردد (صدر، ۴۱۷ق، ص ۶۸۹).

۳. احکام حکومتی گاهی حکم اولی و گاهی حکم ثانوی‌اند.

این دیدگاه را می‌توان به آیه‌الله جوادی آملی نسبت داد. ایشان معتقدند:

احکامی که از ناحیه حکومت و حاکم صادر می‌شود، گاهی اولی است و گاهی ثانوی؛ مثلاً حکم حاکم به اینکه امشب اول ماه ذی‌حجه است یا به اینکه امروز یوم الترویج است و زائران بیت‌الله باید از مکه به طرف عرفات حرکت کنند، این احکام و مانند آن مربوط به «احکام اولی» است و ربطی به احکام ثانوی و علل آن مانند اضطرار و حرج ندارد. هرچه را که حاکم اسلامی در این امور گفته است، به حسب ظاهر ثابت می‌شود و اطاعت از آن لازم است. اما آنچه از حاکم اسلامی در موارد تزاحم صادر می‌شود «حکم ثانوی» است؛ مانند آنجا که فروش مواد اولیه استخراجی به فلان کشور ضرر دارد ولی نفروختن آن ضرر بیشتری دارد. در اینجا حاکم حکم به فروش می‌کند. بنابراین اگر کاری با حفظ عنوان طبیعی و اولی خود دارای حکم معین است ولی بر اثر تشخیص حاکم اسلامی که پس از بررسی و رسیدگی کارشناسانه صورت پذیرفت، عنوان دیگری بر آن کار طاری می‌شود که حکم جدید را به همراه دارد و حاکم اسلامی به استناد جریان عنوان تازه، حکم خاص نسبت به آن کار یا کالا صادر نموده است، چنین حکمی ثانوی خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۴۶۷).

۴. احکام حکومتی نه از سنخ احکام اولیه است و نه از سنخ احکام ثانویه؛ بلکه حکمی غیر از آنهاست. حکم حکومتی طبق این نظر، قسیم دو حکم دیگر قرار می‌گیرد؛ لذا دیگر قسمی از آنها نخواهد بود.

این نظریه را می‌توان از عبارات علمایی چون «شیخ طوسی» و «صاحب جواهر» استظهار نمود.

شیخ طوسی در مورد حکم امیرالمؤمنین ۷ در واقعه‌ای خاص مبنی بر قتل زن مرتد، عبارتی را بیان می‌کند که دلالت بر همین معنای اخیر دارد. ایشان می‌فرمایند با اینکه حکم اولی در ارتداد زن حبس است؛ اما ممکن است امام به جهت مصلحتی که در قتل چنین زنی می‌بینند، از باب ولایت و حکومت، چنین حکمی را صادر نموده باشند: «هَذَا الْحُكْمُ مَقْصُورٌ عَلَى الْقَضِيَّةِ الَّتِي فَصَّلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۷ وَ لَا يَتَعَدَّى إِلَيْهَا غَيْرَهَا لِأَنَّهُ لَا يَمْنَعُ أَنْ يَكُونَ هُوَ ۷ رَأَى قَتْلَهَا صَلَاحًا لِارْتِدَادِهَا وَ تَزْوِيجِهَا...» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۴۴).

صاحب جواهر در مقام بیان فرق‌گذاری فتوا با حکم معتقد است که فتوا خبر دادن مجتهد از حکم شرعی صادره از خدای متعال است، اما حکم، انشای انفاذ از طرف حاکم اسلامی است؛ زیرا مصدر صدور حکم حکومتی، حاکم اسلامی است: «الحکم فهو انشاء انفاذ من الحاکم» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۱۰۰).

قریب به همین مضمون از شهید اول نیز نقل شده است (شهید اول، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۲۰). از دیگر عالمان پیرو این نظریه می‌توان به علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۲۱)، آیه‌الله مکارم شیرازی (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۵۶۳؛ همو، ۱۴۲۵ق، ص ۵۹)، و سیفی مازندرانی (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۹) اشاره نمود.

تبیین قول مختار

بعد از بیان نظریات چهارگانه و توضیحات لازم، به نظر می‌رسد که می‌توان از بین آنها، نظریه چهارم را به عنوان نظریه مختار برگزید. در حقیقت با برشمردن وجوه

افتراقی که بین حکم اولی و ثانوی با حکم حکومتی وجود دارد، می‌توان بدین نتیجه رسید که حکم حکومتی نه قسمی از این دو نوع، بلکه قسم آنها محسوب می‌شود؛ زیرا وجود مجاری متفاوت و اساسی که بین این عناوین وجود دارد، خود گویای ماهیت متفاوت آنها می‌باشد.

۱. حکم اولی ثابت و دائمی و غیر قابل تغییر است ولی حکم حکومتی غالباً موقت^۲ و دائر مدار مصلحت است (شایان ذکر است که حکم حکومتی از جهت موقتی بودن با حکم ثانوی یکی است؛ چراکه حکم ثانوی نیز موقتی و دائر مدار وجود عنوان ثانوی است که با از بین رفتن آن عنوان حکم ثانوی هم از بین خواهد رفت).

«مرحوم نائینی» در بیان این تفاوت می‌فرماید: «قوانین راجعه به این قسم (سیاسات)، نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار، قطعاً مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و لذا مانند قسم اول (احکام اولی) مبنی بر دوام و تأیید نتواند بود» (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۷).

با توجه به تفاوت مذکور، باید حدیث معروف امام صادق **7** که فرمودند: «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳۰، ص ۱۹۶) را مخصوص احکام اولیه دانست.

بنابراین محور صدور احکام حکومتی وجود مصالح و مفاسد متغیر اجتماعی است؛ یعنی هرچند حلال محمد تا روز قیامت حلال است؛ ولی یک رشته احتیاجات متغیر وجود دارد که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته و به حسب مصلحت وقت، وضع و اجرا می‌شوند و در بقا و زوال خود تابع مقتضیات زمانه هستند.

۲. در بحث اطاعت و پیروی از حکم حکومتی حاکم، تبعیت از آن بر همگان (حتی سایر فقها و مجتهدین) لازم و ضروری است. اما در مورد حکم اولی، هر مکلفی تابع دستورات مرجع تقلید خویش است (خسرو پناه، ۱۳۸۳، ص ۶۳).

امام خمینی **1** در این باره می‌فرماید:

حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر -

از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند؛ روی مصالح مسلمین و به عنوان ثانوی این حکم حکومتی را صادر فرمودند (امام خمینی، بی تا، ج ۸، ص ۴۵).

در توضیح فرمایش امام خمینی ۱ باید گفت عنوان اولی مصرف تنباکو، جواز است؛ اما به دلیل مصالح جامعه مسلمین، جواز به عنوان ثانوی یعنی حرمت تبدیل می گردد. تنفیذ و دستور این حکم، یک حکم حکومتی به شمار می آید. به بیان دیگر متعلق حکم حکومتی میرزای شیرازی، یک عنوان ثانوی می باشد و امام هرگز نمی خواهند بگویند که حکم حکومتی همان حکم ثانوی است که اگر حکم ثانوی قلمداد می شد، با فتوا تفاوتی نداشت و دیگر بر فقیهان واجب الاتباع نبود. بنابراین حکم حکومتی، حکم ظاهری نیست که اگر در نظر شخصی خلاف آن ثابت شد از اعتبار بیفتد؛ بلکه نظیر حکم قاضی، حکمی لازم الاجرا است. اگر قاضی بر طبق موازین قضا حکم کرد، شخص باید بپذیرد هر چند در واقع خود را محق می داند (حائری، ۱۳۷۷، ص ۳۲).

۳. علی رغم اینکه بین حکم حکومتی و حکم ثانوی در موقتی بودن شباهت وجود دارد، لکن به نظر می رسد که از جهت دیگری با یکدیگر تفاوت اساسی دارند؛ چراکه حکم ثانوی دائرمدار عناوین ثانویه ای چون عسر، حرج، اضطرار و... است که با از بین رفتن آنها، حکم ثانوی نیز از بین می رود؛ اما حکم حکومتی دائرمدار وجود مصلحتی به تشخیص حاکم است که به خاطر آن صادر شده است (خسروپناه، ۱۳۸۳، ص ۶۴).

در توضیح بیشتر مطلب باید گفت حکم حکومتی بر پایه مصلحت عمومی مردم و نظام اسلامی شکل می گیرد و ممکن است در جایی بحث اهم و مهم و تعارض بین آن دو و یا عسر و حرج و اضطراری در میان نباشد، اما وجود مصلحتی نسبت به نظام سبب گردد تا حکم حکومتی صادر شود. بنابراین می تواند در موضوعی حکم ثانوی نباشد، اما حکم حکومتی صادر گردد.

با این توضیح روشن می‌شود که یکی دانستن حکم حکومتی و حکم ثانوی (که فتوا به شمار می‌آید) اشتباه است و از این رو برخی گفته‌اند: «احکام و قوانینی که در دولت هست، گاه این قوانین مصداق احکام اولیه است، گاه مصداق احکام ثانویه است، و گاه مصداق هیچ‌کدام از اینها نیست و آن مواردی است که صرفاً مصلحت ایجاب می‌کند...» (عمید زنجانی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۹).

بنابراین بر اساس مطالب گفته شده می‌توان حکم حکومتی را این گونه تعریف نمود: به انشا و تنفیذ فقیه جامع الشرائط (ولی فقیه) که بر پایه مصلحت جامعه اسلامی و گسترش دینداری شکل می‌گیرد که بر همگان حتی مراجع، پیروی از آن واجب است، حکم حکومتی اطلاق می‌شود.

بنابر آن چه گذشت دیگر نمی‌توان حکم حکومتی را تنها تطبیق احکام اولی و ثانوی فقه فردی دانست؛ زیرا حکم حکومتی، تطبیق اخبار حکم شرعی نیست؛ بلکه انشای حکم ولایی است. حکم حکومتی مستقیماً وظیفه پیاده کردن احکام اولی و ثانوی را ندارد تا همواره به دنبال عناوین اولی و ثانوی باشد؛ بلکه فراتر از این عناوین است (الهی خراسانی، ۱۳۸۹، ش ۴۹).

۴. در احکام اولیه و ثانویه، فقیه و مجتهد تنها وظیفه بیان حکم شرعی را دارد؛ اما تشخیص موضوعات چنین احکامی بر عهده خود مکلف است؛ مثلاً فقیه حکم شراب را اعلام می‌کند که حرام است؛ حال تشخیص اینکه فلان مایع در لیوان، آب است یا شراب، وظیفه خود مکلف خواهد بود. یا مثلاً فقیه می‌گوید اضرار به نفس یا غیر حرام است. اما اینکه آیا فلان عمل خاص مصداق ضرر هست یا خیر، تشخیص آن بر عهده فقیه نیست. اما در احکام حکومتی، چنان‌که صدور حکم حکومتی وظیفه حاکم و ولی امر است، تشخیص موضوعات اجتماعی نیز بر عهده خود حاکم است نه مکلف (موسوی خلیلی، ۱۳۲۲ق، ص ۳۲۷).

۵. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های حکم حکومتی با دو حکم دیگر را می‌توان از تعریفی که علما برای حکم شرعی بیان کرده‌اند به دست آورد؛ چراکه اصلاً چنین تعریفی شامل حکم حکومتی را نمی‌شود.

در تعریف حکم شرعی چنین آمده است: «الحکم الشرعی هو خطاب الشرع المتعلق...» (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۸). یا عده‌ای دیگر می‌گویند: «الحکم الشرعی هو التشريع الصادر من الله تعالى...» (صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۲).

آنچه در این تعریف مرز جدایی حکم حکومتی از حکم شرعی است، تعبیر به خطاب شرع است. به این بیان که در حکم شرعی خطاب کننده کسی جز شارع مقدّس نیست؛ ولی در حکم حکومتی، حاکم و ولیّ امر است که حکم را صادر می‌نماید و همین نکته از کلام «صاحب جواهر» قابل استنباط است که می‌فرمایند: «الحکم فهو إنشاء إنفاذ من الحاكم لا منه تعالى» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۱۰۰).

بنابراین با وجود چنین فرقی‌هایی، مسلم است که حکم حکومتی، حکمی غیر از حکم شرعی (اولی و ثانوی) خواهد بود و چنین حکمی در کنار دو حکم اولی و ثانوی و در عرض آن دو قرار می‌گیرد.

تبیین چند نکته

۱. ماهیت ولایت حاکم

باید توجه داشت هرچند مطابق دیدگاه مختار، اصل حکمی که حاکم به عنوان حکم حکومتی بیان می‌کند، حکمی غیر از دو حکم دیگر است، اما اصل ولایت و سرپرستی وی، از احکام اولیه به‌شمار می‌رود که حقّ جعل چنین حکمی، تنها مختص به خداوند است؛ یعنی همان‌گونه که خداوند، بر روی عناوینی چون نماز، روزه، حج و... حکم و جوب را جعل کرده است، حقّ ولایت و سرپرستی را نیز برای اشخاصی (حال یا به نحو خاص مثل نبوت و امامت یا به نحو عام مثل ولایت پدر و حاکم شرع) به‌صورت یک حکم اولی جعل کرده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۶۷؛ جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۸۷).

همچنین گفته شده است مراد امام خمینی 1 از اولی بودن حکم، نفس حکم حکومتی نیست؛ بلکه سرچشمه و منشأ آن، یعنی اصل ولایت فقیه و حکومت دینی بوده است (خسرو پناه، ۱۳۸۳، ص ۶۰).

شاهد این ادعا نیز عبارت امام راحل در نامه‌ای است که به مقام معظم رهبری پیرامون حدود اختیارات حکومت اسلامی نوشته‌اند. ایشان در این نامه می‌فرمایند: «باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۴۵۲).

۲. چارچوب وضع حکم حکومتی

پس از تبیین این مسأله که حکم حکومتی غیر از دو حکم اولی و ثانوی است، بیان یک سؤال اساسی و پاسخ به آن لازم و ضروری است. آیا احکام حکومتی باید در حیطه مصالح اسلام و مسلمین و در چارچوب دیگر احکام و موافق با آنها صادر شود و یا حداقل مخالفتی با آنها نداشته باشد یا حتی در صورت مخالفت با احکام دیگر باز هم جای صدور چنین حکمی از طرف حاکم وجود دارد؟ البته طبق فرض دوم، سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه اگر مخالفتی بین حکم حکومتی با دیگر احکام صورت گیرد، حق تقدّم با کدام دسته خواهد بود؟ آیا تقدّم با احکام حکومتی است یا دیگر احکام؟ برای پاسخ به این سؤال، می‌توان از کلام امام خمینی^۱ استمداد جست^۳ که فرموده‌اند:

باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که

چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند (همان).

بنابراین آن مصلحتی که حکم حکومتی بر آن وابسته است، آن قدر قدرت دارد که مجوز چنین تقدیمی را برای حکم حکومتی صادر نماید. البته ناگفته نماند که لزوماً مصلحت موجود در حکم حکومتی، باید از مصالح قطعی و محکم باشد نه از مصالح مشکوک و احتمالی (هاشمی، ۱۳۸۱، ص ۷۲).

در سیره پیامبر گرامی اسلام ⁹ نیز دیده می‌شود که حضرت از باب حکومت و ولایتش، در قضیه «سمره بن جندب»، حکم به قطع درخت او می‌کند که از مصادیق تقدیم حکم حکومتی بر حکم اولی است (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۵۴؛ سبحانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۸۳).

البته «آیه الله جوادی آملی» در تفسیر و توضیح کلام امام خمینی 1، نکته‌ای بیان می‌کند که نباید از آن غفلت کرد. ایشان می‌فرمایند:

مقصود از تقدیم و ترجیح احکام حکومتی بر سایر احکام شرع، نه به معنای تقیید و تخصیص حکم الهی است و نه به معنای نسخ آن، بلکه به معنای حکومت^۴ برخی از احکام الهی بر بعضی دیگر از احکام شرع است. بنابراین ترجیح و تقدیم برخی از احکام بر بعضی دیگر، از باب ترجیح اهم بر مهم است در مقام اجرای احکام و نه در مقام تشریح آن و به همین دلیل در مسائل اجتماعی نیز حاکم، حق افزودن و یا کاستن در هیچ‌یک از قوانین ثابت الهی را ندارد؛ بلکه در محدوده اجرای قوانین، هرگاه حکمی را با حکم دیگر در تزامن دید، به حکم عقل و شرع قانون اهم را مقدم می‌دارد؛ زیرا در تزامن دو حکم، فرض بر این است که عمل به هر دو ممکن نیست (جوادی آملی، ۱۳۶ش، ص ۸۹).

بنابراین در مورد تقدیم حکم حکومتی، جای اشکال و نقضی نیست؛ چراکه به تعبیر عده‌ای این تقدیم برای حفظ مصلحت نظام است؛ لذا اگر این تقدیم را قبول نکنیم،

مصلحت جامعه اسلامی فوت شده و منجر به اختلال نظام خواهد گردید؛ پس چاره‌ای جز پذیرش تقدیم حکم حکومتی بر سایر احکام نخواهیم داشت (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸ق، ص ۲۹).

نتیجه‌گیری

جستجو پیرامون ماهیت حکم حکومتی وجود اقوال چهارگانه در مسأله را نشان می‌دهد: ۱. اولیه بودن حکم حکومتی؛ ۲. ثانویه بودنش؛ ۳. گاهی اولیه و گاهی ثانویه بودن آن؛ ۴. چنین حکمی نه اولیه است و نه ثانویه بلکه حکمی در کنار و قسیم دو حکم دیگر می‌باشد.

دستاورد تحقیق نشان می‌دهد با توجه به ویژگی‌های ذکر شده برای دو حکم اولی و ثانوی و اینکه حکم حکومتی فاقد آن ویژگی‌هاست، نمی‌توان حکم حکومتی را اولی یا ثانوی یا بینابین دانست. به نظر می‌رسد با توجه به ادله هفت‌گانه‌ای که در متن تحقیق (قول مختار) به آنها اشاره شد می‌توان قول چهارم را به واقع نزدیک‌تر دانسته و حکم حکومتی را دارای ماهیتی مستقل دانست.

یادداشت‌ها

۱. (برای مطالعه سایر تقسیمات حکم، ر.ک: سیدمصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۱: ۱۸؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ مطابق مذهب اهل بیت، ج ۳، ۳۵۰).
۲. قید غالباً از این جهت ذکر شد که گاهی ممکن است حکم حکومتی به صورت دائمی نیز صادر شود (ن.ک: منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص ۶۶؛ همان، ج ۶، ص ۵۲۳).
۳. ممکن است اشکال شود چگونه سخن امام راحل را که قائل به اولیه بودن احکام حکومتی است، به عنوان پاسخ به سؤال مذکور بیان کردید. در پاسخ به این اشکال گوئیم: اولاً کلام امام ۱ را توجیه کردیم که شاید ایشان، منشأ حکم حکومتی (اصل ولایت و حکومت) را حکم اولیه می‌داند. ثانیاً برفرض که نسبت دادن نظریه اول به ایشان را صحیح بدانیم، باز هم منافاتی با این کلام امام پیش نمی‌آید؛ زیرا ممکن است دو حکم اولی هم با یکدیگر مخالفت و تزامم داشته باشند و یکی را به خاطر اهم بودنش مقدم کنیم.
۴. به معنای حکومتی که در علم اصول فقه رایج است: اینکه دلیلی به نام دلیل حاکم، ناظر و شارح و

مفسر دلیل دیگری به نام دلیل محکوم است و موضوع آن را یا توسعه و یا تضییق می‌کند (علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۱۲۳).

منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، مبارک‌بن محمد؛ *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ج ۱، قم: اسماعیلیان، بی‌تا.
۲. ابن فارس، ابوالحسین احمد، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن منظور، محمدبن مکرم؛ *لسان العرب*، ج ۱۲، بیروت: دارصادر، ج ۳، ۱۴۱۴ق.
۴. الهی خراسانی، علی، «حجیت حکم حکومتی در صورت یقین به مخالفت با واقع»، *مجله علوم سیاسی باقرالعلوم*، ش ۴۹، بهار ۱۳۸۹.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، *صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)*، ج ۸ و ۲۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱، بی‌تا.
۶. -----، *کتاب البیع*، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۷. انصاری، مرتضی، *کتاب المکاسب (المحشی)*، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، ۱۴۱۰ق.
۸. بحرانی، محمد السند، *أسس النظام السياسي عند الإمامية*، قم: مکتبه فدک، ۱۴۲۶ق.
۹. بوطی، محمدسعیدرمضان، *ضوابط المصلحة في الشريعة الإسلامية*، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۲ق.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه (رهبری در اسلام)*، قم: رجاء، ۱۳۶۸.
۱۱. -----، *ولایت فقیه؛ ولایت، فقاہت و عدالت*، قم: اسراء، ۱۳۸۱.
۱۲. حائری، سیدکاظم، «سیاست و حکومت (مصاحبه)»، *علوم سیاسی*، ش ۱، تابستان ۷۷.
۱۳. حرّ عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعة*، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۹ق.
۱۴. حکیم، سیدمحسن، *حقائق الأصول*، بی‌جا: کتابفروشی بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
۱۵. خسروپناه، عبدالحسین، *گفتمان مصلحت*، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۳.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات في غريب القرآن*، دمشق: دارالعلم الدارالشامیة، ۱۴۱۲ق.

۱۷. سبحانی، جعفر، الرسائل الأربع، قم: مؤسسه امام صادق 7، ۱۴۱۵ق.
۱۸. سمیعی، اصغر، «جایگاه حقوقی ولایت فقیه و احکام حکومتی»، دانش حسابرسی، ش ۱۳، پاییز ۱۳۸۳.
۱۹. سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسيلة - ولایت الفقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام 1، ۱۴۲۸ق.
۲۰. شریعتی، محمدصادق، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۲۱. شوشتری، سیدمحمدحسن، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران: میزان، ۱۴۲۷ق.
۲۲. شهید اول، محمدبن مکی، القواعد و الفوائد، قم: کتابفروشی مفید، بی تا.
۲۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ تمهید القواعد الأصولية و العربية، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۲۴. صدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، قم: دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه خراسان، ۱۴۱۷ق.
۲۵. -----، دروس فی علم الأصول، ج ۲، بی جا: دارالمنتظر، ۱۴۰۵ق.
۲۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵، ۱۴۱۷ق.
۲۷. طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۲۸. علوی، سیدعادل، القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۲۱ق.
۲۹. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی (عمید)، ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۴۲۱ق.
۳۰. -----، نقش زمان و مکان در فرآیند اجتهاد (در نظرخواهی از دانشوران)، نقد و نظر، سال دوم، ش ۵، ۱۳۷۴.
۳۱. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - الحج، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۱۸ق.
۳۲. فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله؛ نضد القواعد الفقهية علی مذهب الإمامية، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۳ق.
۳۳. فخرالمحققین، محمدبن حسن، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۳۴. فیومی، احمدبن محمد، مصباح المنیر، ج ۲، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۴۲۵ق.

۳۵. قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس قرآن، ج ۲، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
۳۶. کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، النور الساطع فی الفقه النافع، نجف اشرف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۳۷. محقق داماد، سیدمصطفی، قواعد فقه، ج ۱، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۳۸. مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، قم: چاپخانه حکمت، ج ۲، ۱۳۴۸.
۳۹. مصباح یزدی، محمدتقی، در پرتو ولایت، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱، ۱۳۸۳.
۴۰. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، استفتائات جدید، قم: انتشارات مدرسه امام علی ۷، ۱۴۲۷ق.
۴۲. -----، أنوار الفقاهة - کتاب البیع، قم: انتشارات مدرسه امام علی ۷، ۱۴۲۵ق.
۴۳. -----، بحوث فقهية هامة، قم: انتشارات مدرسه امام علی ۷، ۱۴۲۲ق.
۴۴. -----، تعزيز و گستره آن، قم: انتشارات مدرسه امام علی ۷، ۱۴۲۵ق.
۴۵. -----، الفتاوی الجديدة، قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب ۷، ۱۴۲۷ق.
۴۶. منتظری، حسینعلی، رساله استفتاءات، قم: بی نا، ۱۴۱۸ق.
۴۷. -----، مبانی فقهی حکومت اسلامی، قم: مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ق.
۴۸. موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، فقه الحدود و التعزیرات، قم: مؤسسه النشر الجامعة المفید، ۱۴۲۷ق.
۴۹. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۵۰. مؤمن قمی، محمد، «تزامم کارهای حکومت اسلامی و حقوق اشخاص»، فقه اهل بیت، ش ۵، ۱۳۷۵.
۵۱. نائینی، میرزا محمدحسین، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۵۲. -----، منية الطالب فی حاشية المكاسب، ج ۱، تهران: المكتبة المحمدية، ۱۳۷۳.

۵۳. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۵۴. واعظی، احمد، حکومت دینی (تاملی در اندیشه سیاسی اسلام)، قم: مرصاد، ۱۳۷۸.
۵۵. هاشمی، سیدحسین، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه، ۱۳۸۱.
۵۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود و دیگران؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت 7، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۶ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی